



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

تحلیل در فلسفه

مفهوم و روش

لطفعلی راجی

۲



آبان 1397

در قسمت اول به توضیحی کوتاه و کلی از مفهوم و روش تحلیل توجه کردیم: پژوهیدن یک کل به اجزای متشکله‌ی همان کل. و پژوهیدن در این کاربرد دو کنش ادراکی-زبانی محوری دارد که تفکیک‌کردن و مشخص‌کردن هستند. این توضیح اما درک روشن و کافی از این مفهوم و روش را میسر نمی‌کند. آنرا فقط از باقی مفاهیم و روش‌ها در فلسفه سطحی متمایز می‌کند. این تمایز و تفکیک آن‌گونه که لازمه‌ی روشی تحلیلی در فلسفه است، دقیق نیست. چرا که مابین تعریف کردن، توضیح دادن، شرح دادن، معنی کردن، تفسیر کردن، تبیین کردن، توصیف کردن و تحلیل کردن (علامت‌ها، نشانه‌ها، اعداد، سمبل‌ها، واژه‌ها، مفاهیم، جملات، احکام، متن و غیره و همچنین امور واقع غیرزبانی در جهان) وجوه اشتراک و افتراقی هست که برای بررسی و تشخیص درست آنها با قصد تمایز و تفکیک و مشخص‌کردن آنها از هم ما به نظر معیار و مقیاسی فراگیر نداریم و بررسی و تحلیل مستدل آنها کاری دشوار و طولانی و پیچیده است. حال نگاهی دیگر و کمی دقیق‌تر به آنچه در قسمت اول عنوان شد می‌کنیم:

در تفکیک مفهوم «تحلیل» به دو بخش اصلی یک تحلیل توجه کردیم:

تحلیل‌شونده (آنالیزاندوم)

و

تحلیل‌گر (آنالیزانس)

این دو بخش را با بخش دیگری با ترکیب‌بندی:

«همان چیزی است که»

به هم متصل کردیم و فرم پیراسته‌ی تحلیل را بگونه‌ای اختصاری مشخص کردیم:

الف بودن همان چیزی است که ب پ ت ث ج بودن است.

تحلیل‌شونده (آنالیزاندوم) همان چیزی است که تحلیل‌گر (آنالیزانس) است.

و همچنین به تناسب دوشرطی تحلیل توجه کردیم که برای آزمون یک تحلیل با در نظر گرفتن قواعد معناشناختی و منطقی و تعاریف پذیرفته‌شده و توافق کارشناسان موضوع تحلیل ابزاری مناسب و کارآمد است:

اگر: الف آنگاه: ب پ ت ث ج و اگر و فقط اگر: ب پ ت ث ج آنگاه: الف.

در این مطالب چندین مورد به اندازه‌ی کافی روشن و واضح نیستند و برای وضوح و شفافیت بیشتر می‌توان حداقل با طرح چند پرسش آنها را بارز و مشخص کرد:

اگر تحلیل‌گر همان چیزی است که تحلیل‌شونده است یا به عبارتی دیگر اگر تحلیل‌گر و تحلیل‌شونده مترادف هستند، پس با یک تحلیل ما یک همانگویی¹ می‌کنیم؟

¹ Tautologie

آیا ترکیب‌بندی «همان چیزی است که» کاربردی مطابق با «به‌همان معنی است که» دارد؟

منظور از «همان چیزی است که» در فرم پیراسته‌ی تحلیل چیست و چگونه باید باشد؟

رابطه‌ی منطقی و معناشناختی تحلیل‌شونده و تحلیل‌گر چیست و چگونه تناسبی می‌تواند باشد؟

ناروشنی و عدم وضوحی که در مفهوم و روش تحلیل وجود دارد با این پرسش‌ها تا حدی نه چندان کم مرزکشی می‌شوند و می‌توان آنها را با توجه و توضیح آپوری و یا به عبارتی دیگر پارادوکس تحلیل بهتربررسی و تحلیل کرد. ابهام و گنگی منطقی و فلسفی مفهوم و روش تحلیل زبان را بگونه‌ای متمرکز در پارادوکس تحلیل می‌توانیم مورد توجه قرار دهیم که مور² به آن اشاره داشته، بدون آن‌که راه حلی رضایت‌بخش برای آن بتواند ارائه دهد. مور در تاریخ فلسفه‌ی تحلیلی یکی از ماهرترین نویسندگان فلسفه‌ی تحلیل زبان روزمره محسوب می‌شد که در فن تحلیل مفاهیم و زبان در تاریخ فلسفه‌ی قرن بیستم بسیار تاثیرگذار بوده است. کوپر هرولد لانگفورد – یکی از پیشگامان منطق موجهات- این آپوری را در سال ۱۹۴۲ زیر عنوان پارادوکس تحلیل اینگونه بازطرح کرده است:³

اگر عبارت کلامی بیان‌شده درتحلیل‌شونده همان معنی را داشته باشد که عبارت کلامی بیان‌شده در تحلیل‌گر دارد، پس تحلیل فقط یک اینهمانی ادعا می‌کند که بی‌مایه است، اما اگر دو عبارت کلامی هم معنی نباشند، پس تحلیل نادرست است.⁴

استدلال مستتر در پارادوکس یا به عبارتی دیگر آپوری تحلیل⁵ را با در نظر گرفتن فرم پیراسته‌ی تحلیل این‌گونه می‌توان مشخص کرد:

مقدمه‌ی اول: اگر الف بودن با ب پ ت ث ج بودن مترادف است، پس تحلیل بی‌مایه⁶ است.

مقدمه‌ی دوم: اگر الف بودن با ب پ ت ث ج بودن مترادف نیست، پس تحلیل نادرست است.

نتیجه: هیچ‌گونه تحلیلی نمی‌تواند هم آگاه‌کننده⁷ و هم درست باشد.

واکنش و پاسخ مور به لانگفورد در مورد این پارادوکس همراه تواضعی علمی بوده که یکی از صفات مور بوده است: «برایم اصلاً روشن و معلوم نیست که چگونه بایستی این معما را حل کرد!»⁸

² George Edward Moore 1873-1958.

³ مقایسه کنید با:

C.H.Langford: „The Notion of Analysis in Moors Philosophy“ , in: P.A. Schilpp (ed), The Philosophy of G.E.Moore, New York 1942, S.323.

⁴ برگردان از نگارنده.

⁵ Paradox der Analyse, Aporie der Analyse

⁶ trivial

⁷ informativ

پی‌جویی این آپوری در تاریخ فلسفه‌ی غرب ما را به دو آپوری دیگر که مضمونی مشترک و مشابه دارند می‌رساند:

آپوری تحلیل با شباهتی در دیالوگ منون افلاطون در مورد آموختن و فضیلت مطرح شده است که به آپوری یا پارادوکس آموختن شهرت یافته است. برای حل و فصل آن پارادوکس افلاطون نظریه‌ی یادآوری را مطرح می‌کند و آنهم با این مقدمه که روح انسان‌ها نامیرا است. این پارادوکس با شباهت‌هایی توسط جری فودور در قرن بیستم نیز مطرح شده است و با آن فودور می‌خواهد اثبات کند که آموختن ناممکن است. فودور با تغییراتی در نظریه‌ی یادآوری افلاطون نظریه‌ی خودش را که به نظریات چامسکی در باره زبان بسیار نزدیک است در مخالفت با رفتارگرایان رادیکال⁹ در توضیح یادگیری زبان و قابلیت‌های ادراکی مطرح کرده است. طبق این نظریه، یادگیری زبان و برخی قابلیت‌های ادراکی مادرزاد ممکن می‌شود و نقش محیط اجتماعی و اکتساب بعد از تولد در یادگیری زبان آنچنان که رفتارگرایان رادیکال استدلال می‌کنند تعیین کننده نیست. در اینجا به ترتیب به این دو آپوری که مضمونی مشترک و مشابه با آپوری تحلیل دارند توجه می‌کنیم. پارادوکس جستجوی شناخت و آموختن در دیالوگ منون افلاطون با این جملات بین منون و سقراط بیان می‌شود:

منون: سقراط، درباره‌ی چیزی که اصلاً نمی‌دانی چیست، چگونه می‌خواهی تحقیق کنی؟ و در اثنای تحقیق چه تصویری خواهی داشت از چیزی که نمی‌دانی چیست؟ و اگر آن را بیابی از کجا خواهی دانست که آنچه یافته‌ای همان است که می‌جستی؟

سقراط: می‌فهمم چه می‌گوئی. هیچ می‌دانی که با این سخن چه مسأله‌ی بزرگی را به میان آوردی؟ معنی سخن تو این است که آدمی نه درباره‌ی چیزی که می‌داند، تحقیق می‌تواند کرد و نه درباره‌ی آنچه نمی‌داند. زیرا در آنچه می‌داند نیازی به تحقیق نیست و در آنچه نمی‌داند تحقیق نمی‌تواند کرد چون نمی‌داند درباره‌ی چه تحقیق کند.¹⁰

پیشینه‌ی تاریخی آپوری تحلیل لانگفورد را در این قسمت از دیالوگ منون افلاطون می‌توان تشخیص داد که با تفاوت‌هایی در استدلال فودور درباره‌ی یادگیری زبان و آموختن نیز مورد استفاده قرار گرفته است:

مقدمه‌ی اول: اگر آموختن ممکن باشد، پس این امکان تغییراتی در سیستم بازنمایی¹¹ یک ارگانسیم را لازم می‌کند.

⁸ مراجعه کنید به:

Schlipp. P.A : The Philosophy of G.E.Moore, : A Reply to My Critics, S.665.

⁹Radikaler Behaviorismus

¹⁰ جلد اول. دیالوگ منون. ص. ۳۶۴. دوره کامل آثار افلاطون. ترجمه محمد حسن لطفی - رضاکاوایی. انتشارات سهامی خوارزمی. چاپ سوم. ۱۳۸۰.

¹¹ Representational System

مقدمه‌ی دوم: اگر در سیستم بازنمایی یک ارگانیسم تغییراتی ایجاد شوند، پس سیستم بازنمایی ارگانیسم دارای دستگاه مفهومی لازمی این تغییرات هست.

مقدمه‌ی سوم: سیستم بازنمایی ارگانیسم دارای دستگاه مفهومی لازمی تغییرات نیست.

نتیجه‌ی اول: در سیستم بازنمایی یک ارگانیسم تغییراتی وجود ندارند. (استنتاج از مقدمه‌ی سوم و دوم با قیاس اقتراعی با رفع تالی)

نتیجه‌ی دوم: آموختن غیرممکن است. (استنتاج از نتیجه‌ی اول و مقدمه‌ی اول با قیاس اقتراعی با رفع تالی)

برای بررسی و یافتن راه حل برای هر یک از این سه مساله متفاوت که مضمون مشترک و مشابهی دارند می‌بایست هر یک از آپوری‌ها دقیق‌تر شکافته و تحلیل شوند و البته با در نظر گرفتن بافتار و قصد و هدف از طرح آنها. این کار فرصت و جایی دیگر لازم دارد، و فقط در اینجا می‌توان با سه پرسش متفاوت آنها را تفکیک و تا حدی مشخص کرد تا تفاوت‌ها و شباهت‌های این سه آپوری محدود مشخص شوند:¹²

آپوری جستجوی شناخت و فضیلت در دیالوگ منون افلاطون:

آموختن و فضیلت چگونه ممکن می‌شوند؟

آپوری روش تحلیل مفاهیم و زبان طرح شده توسط مور و لانگفورد:

آیا با تحلیل مفاهیم و زبان به آگاهی‌مان چیزی افزوده می‌شود؟

آپوری ناممکن بودن آموختن طرح شده توسط فودور:

چرا آموختن زبان و قابلیت‌های ادراکی اکتسابی نیست و مادرزاد ممکن می‌شود؟

¹² برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به:

Fodor, Jerry: „On the Impossibility of Acquiring „More Powerful“ Structures“ . In: Piattelli-Palmarini, Massimo (Hg): Language an Learning. The Debate between Jean Piaget and Noam Chomsky. Lomdon. 1980. S.142-162.

Piatteli-Palmarini, Massimo: „Ever since Language an Learning: Afterhoughts on the Piaget-Chomsky Debate“. In: Mehler, Jacques; Frank, Susana (Hg): Cognition on Cognition. Cambridge (MA), 1995, S. 376-378.

برهان فودور برگردان نگارنده از این کتاب است:

Bruce, M.,Barbone, S. (Hrsg.): Just the arguments: 100 of the most important arguments in Western philosophy. 2011. Blackwell Publishing Ltd./John Wiley& Sons Ltd. Deutsch:Die 100 wichtigsten philosophischen Argumente. Aus dem Amerikanischen von M.A. Conrad. Wissenschaftliche Buchgesellschaft. Darmstadt. 2012. S.359-362.

نگارنده در این جا به مضمون اصلی یک راه حل و فصل آپوری تحلیل که توسط دوفیلسوف معاصر آلمانی ولفگانگ کوونه و هربرت شندلباخ مطرح شده است نیم نگاهی دارد که به نظرات ارسطو نزدیک است. آپوری تحلیل را نویسندگان دیگری نیز بررسی کرده اند و برای آن راه حل‌هایی پیشنهاد داده اند.¹³ راه حل کوونه و شندلباخ که جداگانه با تفاوت‌هایی مطرح شده اند به نظر نگارنده به پراکسیس تحلیل در فلسفه بسیار نزدیک است و پراگماتیستی است. این رویکرد و راه حل کارآمدتر است از این‌که درگیر بحثی انتزاعی و فرمال در منطق و معناشناسی بگونه‌ای فرسخت شویم چرا که پراکسیس تحلیل هم در فلسفه و هم در علوم وابسته، انضمامی و عمل‌گرایانه است. اصولاً می‌بایست بین تئوری تحلیل و پراکسیس تحلیل تفکیکی قائل شد. آنچه در تئوری تحلیل ناروشن و گنگ و نه چندان مستدل است و آن را طرح و بحث می‌کنیم در پراکسیس تحلیل پذیرفته می‌شود و بکار برده می‌شود. در روند تحلیل یک موضوع روی آنها با بکارگیری معیارهای فرسخت منطقی وارد نمی‌شویم. با انتقاد کوآین به تفکیک تحلیلی و ترکیبی و فروکاست‌گرایی و انتقاد دونالد داویدسون در رابطه با شاکله‌ی مفهومی¹⁴، سنت فلسفه‌ی تحلیلی در مجموع وارد یک بن‌بست در تئوری تحلیل شد که رویکرد معناشناختی کلی‌گرایانه‌ی¹⁵ را همراه داشت و راه اصلاح آن نیز رویکردی پراگماتیستی به زبان به نظر می‌رسد که پراکسیس تحلیل و جنبه‌های غیرزبانی رفتارزبانی و قابلیت‌های اندامی- ادراکی و اجتماعی را بیشتر از قبل مورد توجه و بررسی قرار دهد. کوآین در ابتدای آن مقاله‌ی تاثیرگذارش که دو باور جزمی آمپریسم را به چالش می‌کشد به دو پیامد فلسفی و علمی انتقادش اشاره می‌کند: من بر آنم که هر دو دگم بد پایه‌ریزی شده‌اند. یکی از نتایج الغای آنها، آن‌طور که خواهیم دید، از بین رفتن مرز مفروض مابین علوم طبیعی و متافیزیک گمانه‌ای¹⁶ است. نتیجه دیگر نزدیک‌شدن به پراگماتیسم است.¹⁷

¹³ برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به برگزیده‌ای از مباحث مربوطه:

Church. A.: *Jornal of Symbolic Logic* 11.1946. P.132-133.

Carnap. R. : *Meaning and Necessity*. Chicago. 1947.§15.

Feyerabend. P.K. : *Die Analytische Philosophie und das Paradox der Analyse*. In: *Kant-Studien* 49 (1957-58). S. 238-244.

Pap. A. : *Semantics and Necessary Truth*. New Haven 1958. P. 269-294.

Sellars. W. : *Philosophical Perspectives*. Springfield 1968. P. 291-307.

Lewy. C. : *Meaning and Modality*. London 1976. P. 69-68.

¹⁴ Conceptual scheme; Begriffsschema

رجوع کنید به:

Davidson, Donald: *On the very Idea of a Conceptual Scheme*, in: *American Philosophical Association*, Vol. 47 (1973-1974) pp.5-20.

¹⁵ Semantischer Holismus

¹⁶ Spekulative Metaphysik

¹⁷ به زیرنویس: صفحه‌ی ۲۷ همان کتاب مراجعه کنید. برگردان آزاد از نگارنده.

برای طرح و بررسی راه حل و فصل آپوری تحلیل توجه به پرسش‌هایی که با آنها بحث محصور شد لازم است. در اینجا به این پرسش‌ها می‌پردازم و در روند پاسخ‌گویی و توضیحات استدلالی لازمه، به نظرات کوونه و شندلباخ نظر داشته و تا حدی از مضمون ارسطویی آنها استفاده می‌کنم. نگاهی دقیق‌تر به این سه پرسش می‌کنیم:

اگر تحلیل‌گر همان چیزی است که تحلیل‌شونده است یا به عبارتی دیگر اگر تحلیل‌گر و تحلیل‌شونده مترادف هستند، پس با یک تحلیل ما یک همان‌گویی¹⁸ می‌کنیم؟

آیا ترکیب‌بندی «همان چیزی است که» کاربردی مطابق با «بهمان معنی است که» دارد؟

منظور از «همان چیزی است که» در فرم پیراسته‌ی تحلیل چیست و چگونه باید باشد؟

پیش از آن‌که به راه حل پراگماتیستی آپوری تحلیل توجه کنیم، نگاهی کوتاه و فشرده به مفاهیم و عبارات‌های منطقی و فلسفی این آپوری و پرسش‌های مربوطه لازم به نظر می‌رسد. در این نگاه متمرکز و فشرده راه حلی پیشنهاد می‌شود که می‌توان آن را راه حل تحلیلی قلمداد کرد. در این پرسش‌ها حداقل دو مورد ناروشن و مبهم هستند که بایستی روشن و شفاف شوند تا راه پاسخ‌گویی مستدل و معقول هموار شود. ترکیب‌بندی «همان چیزی است که» کاربردهایی بیشتر از کاربرد مفهوم «مترادف» و یا به عبارت دیگر «به همان معنی است که» دارد. اگر استفاده از مفهوم «مترادف» را با شروط حفظ‌الصدق¹⁹ و حفظ‌الوقف²⁰ ماندن از نظر منطقی و معناشناختی بپذیریم، ما با تحلیل یک مفهوم همان‌گویی نمی‌کنیم و البته یک اینهمانی نیز مدعی نمی‌شویم، بلکه آنرا شفاف و روشن می‌کنیم و به آگاهی‌مان افزوده می‌شود. اما اگر «مترادف» یا «به همان معنی است که» با ترکیب‌بندی «همان چیزی است که» اینهمانی منطقی و معناشناختی داشته باشد، بنابراین ما با تحلیل یک مفهوم همان‌گویی می‌کنیم و یا یک اینهمانی مطرح می‌کنیم که در این صورت آن تحلیل بی‌مایه است و چیزی به آگاهی‌مان اضافه نمی‌کند.

در اعتبار و صدق استدلال دوم ایرادهایی جدی هست. اولاً واژه‌ها و مفاهیم هم معنی و یا به عبارتی دیگر مترادف فقط در برخی جملات حفظ‌الصدق هستند و در برخی جملات دیگر کاربرد جایگزین‌شان صدق نمی‌کند. مضافاً فقط در برخی جملات واژه‌های مترادف یا هم معنی حفظ‌الوقف هستند و در برخی جملات کاربردشان با باقی جمله وفق نمی‌کند. کاربرد جایگزین‌شان فقط در برخی جملات حفظ‌الصدق است چون بدون تغییر ارزش صدق در آن جملات می‌توانند بکار برده شوند. و فقط در برخی جملات حفظ‌الوقف هستند چون اولاً کاربرد معناشناختی و گرامری موافقی دارند و دوماً در جملات دیگر و در بافتاری دیگر کاربردشان با متن و زمینه و بافتار در معنی و مصداق وفق می‌کند. اما در تمامی جملات، واژه‌ها و عبارات‌های مترادف نه حفظ‌الصدق هستند و نه حفظ‌الوقف. از این رو ترکیب‌بندی «به همان معنی است که» با ترکیب‌بندی «همان چیزی است که» در کاربرد جایگزین در جملاتی متفاوت با بافتاری متفاوت حفظ‌الصدق و حفظ‌الوقف نمی‌ماند.

¹⁸ Tautologie

¹⁹ *salva veritate*

²⁰ *salva congruitate*

مورد دیگری که می‌بایست به آن توجه کنیم این است که برای مثال ما با ترکیب‌بندی «همان چیزی است که» از نظر منطقی و معناشناختی اینهمانی را:

هر چیزی همان چیزی است که هست و نه چیزی دیگر.

مشخص می‌کنیم و نه یک همانگویی را. و این دو را باید درست از هم تفکیک و جدا کرد. ایراد نه چندان جزئی مستتر در آپوری تحلیل طرح شده توسط مور و بعد لانگفورد در خلط این دو مفهوم و کاربردهای منطقی و معناشناختی آنها است که انگار هر دو مفهوم و جایگاه آن دو در مباحث منطقی یکی است. اینهمانی و همانگویی فرقی‌هایی دارند. مورد مهم دیگری که بایستی به آن توجه و دقت بیشتری شود این است که ما در استفاده از زبان روزمره و عادی و حتی در بافتارهای آکادمیک و تخصصی نیز هیچگاه دو مفهوم در دو جمله را که شباهت‌هایی باهم دارند بدون شرط و شروط منطقی و معناشناختی زبان رایج، مترادف تلقی نمی‌کنیم و آنها را مترادف هم نمی‌گیریم. برای مثال تکرار چند واژه در یک جمله‌ی ساده در یک بافتار مشخص و روزمره همچون یک نانوایی:

این نان سنگک برشته و داغ و خشخاشی، نان سنگکی خشخاشی و داغ و برشته است.

چیزی به اطلاعات و آگاهی‌مان نمی‌افزاید و صدق آن نیز با تغییر بافتار و شرایط تغییر نمی‌کند و همیشه ارزش منطقی‌اش صدق می‌ماند. از این رو می‌توان گفت که یک همانگویی است (البته تمرکز یکجانبه روی این جمله‌ی کتبی بدون در نظر گرفتن قصد و لحن بیان شفاهی این جمله در بافتار اجتماعی-ارتباطی-عینی آن محیط کسب و کار و بدون توجه به رفتار اندامی گوینده‌ی آن همان‌طور که بیان شد نوعی کوتاه‌بینی و کج‌روی است و بایستی موارد و جنبه‌های دیگر این همانگویی نیز در نظر گرفته شود که در این صورت نیز در همانگو بودن این جمله‌ی ساده می‌تواند تجدید نظری را لازم کند). این جمله‌ی مثال زده شده در نگاه اول یک اینهمانی هم به نظر می‌رسد چون قسمت اول جمله در قسمت دوم فقط تکرار می‌شود ولی با کمی دقت متوجه می‌شویم که اینطور نیست: دو واژه‌ی «نان سنگک» و «نان سنگکی» از نظر منطقی و معناشناختی و دستور زبان فارسی متفاوت هستند و شرط ضروری اینهمانی آنگونه که لایبنتیس آنرا طرح کرده است این است که فقط و فقط در صورتی دو چیز با هم اینهمان هستند که بین‌شان تفاوتی قابل تشخیص نباشد. در این مثال واژه‌ی نان سنگک در قسمت اول جمله اسم خاص معرفه است و در قسمت دوم (نان سنگکی) اسم خاص نکره است. همچنین جای صفت‌های بیانی برشته، داغ و خشخاشی در قسمت دوم جمله با قسمت اول جمله متفاوت است که تأکیدی را در ترتیب صفت‌های بیانی بیان می‌کند.

بنابر این سه مفهوم:

- اینهمانی
- همانگویی
- مترادف

با وجود شباهت و نقاط مشترکی که با هم دارند ولی با هم فرقی‌هایی دارند. در آپوری تحلیل و بحث مربوط به تحلیل‌یت این سه مفهوم به اندازه کافی از هم تفکیک نشده‌اند بلکه بگونه‌ای مبهم و گنگ مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

جملات بالا در نقد و تحلیل این آپوری با تمرکز روی مفاهیم مبنای آپوری بود که آنرا در جنبه‌ی منطقی آن هدفمند مشخص می‌کند تا آن را برطرف کند. اما این روند هدفمند راه حل و فصل

آپوری تحلیل بسیار پر پیچ و خم و دشوار به نظر می‌رسد چرا که تفکیک قاطع مابین مفاهیم و تشخیص سنخ²¹ آنها به راحتی ممکن نیست و تفکیک و تشخیص درست نمونه²² های سنخ‌های تفکیک و مشخص شده نیز با ساز و کار فلسفی و علمی فعلی برای نگارنده ممکن به نظر نمی‌رسد. درمآلهایی که برای تفکیک و تشخیص اینهمانی، همانگویی و ترادف، هم‌ارزی، هم‌سنخی زده شد و در ادامه خواهد آمد این دشواری تفکیک و تشخیص و توافق را می‌بینیم. از این رو در ادامه به راه حل پراگماتیستی آپوری تحلیل توجه می‌کنیم:

راه حل و فصل پراگماتیستی آپوری تحلیل، گره‌گاش درج‌ات متفاوت آشنایی و آگاهی است. به عبارتی دیگر برای برخی افراد با تحلیل یک مفهوم یا موضوع به آشنایی و آگاهی و اطلاعات‌شان افزوده می‌شود و برای برخی افراد دیگر تحلیل همان مفهوم بی‌مایه است و مطلبی تازه و آگاه‌کننده ندارد چون با آن آشنایی کافی و یا در باره‌اش شناخت دارند. از این مورد بدیهی که بایستی درست آنرا در نظر گرفت، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که تحلیل هر مفهوم یا موضوعی در صورتی که تحلیلی مشروح و دقیق و مستدل باشد، آگاه‌کننده است و به آشنایی بهتر و شناخت دقیق‌تر کمک می‌کند اما نه لزوماً برای همه‌ی مخاطبین. پراکسیس تحلیل هدفش وضوح و روشنی و شفافیت یک موضوع است و این یکی از اهداف فلسفه و علوم است که در صورت توفیق نیز به اطلاعات و آگاهی و شناخت‌مان می‌افزاید. گنگ و مبهم و با انگاره و حدس و گمان و پندارگونه و سرسری و سطحی می‌توان برای مثال با مفهوم «استدلال» آشنایی داشت و یا به همان سیاق با مفهومی چون «معنی» یا «صدق» یا «خرد» یا «تحلیل»، اما این آشنایی سطحی هیچ‌گاه شناخت فلسفی و علمی نیست، هرچند که آشنایی سطحی می‌تواند نقطه‌ی حرکت پروسه‌ی بررسی و تحلیل این مفاهیم باشد. و در روند و پروسه‌ی آموختن و شناختن و فهمیدن و درک کردن و آگاه شدن نیز همواره ما با آشنایی‌های سرسری و سطحی که مبنای آن داده‌های حواس و آموخته‌های کلامی و ادراکی ابتدایی هستند شروع می‌کنیم و به پیش می‌رویم. این مطلب به ظاهر پیش‌پاافتاده به حل درست هر سه آپوری فوق کمک می‌کند و آنرا با در نظر گرفتن پراکسیس تجربی آموختن و آموخته‌شدن توضیح می‌دهد. مضمون اصلی این راه حل را ارسطو با در نظر داشتن آپوری آموختن افلاطون در دیالوگ منون در کتاب هفتم متافیزیک نیز بیان کرده است:

«...» زیرا همیشه بهتر است که از آنچه کمتر شناختنی است آغاز کنیم و به آنچه شناختنی‌تر است برسیم. همه در آموختن بدین روش کار می‌کنند که از آنچه بالطبع کمتر شناختنی است به آنچه شناختنی‌تر است پیش می‌روند (...). شناخت‌های شخصی و مقدماتی غالباً شناخت‌های بی‌نیروی هستند و از حقیقت در آنها یا چیزی نیست یا خیلی کم هست. با اینهمه باید از آنچه شناختش کم‌ارج است ولی برای ما شناختنی است آغاز کنیم و بکوشیم آنچه را مطلقاً شناختنی است بشناسیم.²³

²¹ Type

این مفهوم را با «نوع» هم می‌توان برگرداند ولی مفهوم «سنخ» به نظر نگارنده مناسب‌تر است چون مفهوم «نوع» کاربردهایی دیگر دارد که ربطی به موضوع این نوشته ندارند.

²² Token

²³ نگاه کنید به:

Aristoteles Metaphysik. Griechisch-Deutsch. Buch VII(Z), 1029b3-b12. Felix Meiner Verlag. 1991 (H. Bonitz, H. Seidel; W. Christ) .

خواننده‌ی با دقت می‌تواند به این مورد نه چندان کماهمیت توجه کافی کند که مابین آن مطلبی که بی‌مایه است و آن مطلبی که کم‌مایه است و آن مطلبی که پرمایه است فرق‌هایی هست که البته در هر سه حالت صدق می‌کنند و در مقایسه با هم مطالبی نادرست و بی‌معنی نیستند بلکه به درجاتی متفاوت آگاه‌کننده و دارای ارزش صدق هستند.

بی‌جا نیست که توجه خواننده‌ی علاقمند به فلسفه‌ی تحلیلی و این موضوع را به آنچه بالا به آن اشاره‌ای داشتیم دوباره معطوف کنیم: نقاط مشترک و نقاط افتراق بین تحلیل، تعریف، تبیین، توضیح، تفسیر، توصیف و شرح دقیقاً معلوم و مشخص نیستند. این ضعف یا کمبود در مورد مفاهیم اینهمانی، همانگویی و مترادف، هم‌ارز و هم‌سنخ نیز دیده می‌شود که بالا با آنها به راه حل و فصل تحلیلی آپوری تحلیل کوتاه اشاره‌ای مختصر شد و در قسمت بعدی این نوشته نیز باز طرح می‌شود. این ناروشنی و عدم تعین در تفکیک قاطع و تشخیص دقیق سنخ‌ها و نمونه‌های سنخ‌ها، مساله‌ای است که راه حل و فصل آن با مرزکشی‌های منطقی و معناشناختی ممکن نشده و به نظر نیز ممکن نخواهد شد. بایستی با مرزهای سیال و مشترک مفاهیم و شباهت‌های خانوادگی آنها در روند پراکسیس تحلیل به پیش رفت و کار کرد و در سطح تئوریک نیز ناروشنی‌ها و ابهامات را شفاف مطرح و بحث کرد. آنچه در تئوری تحلیل یک مشکل محسوب می‌شود هیچ‌گاه یک به یک در پراکسیس تحلیل مشکلی لاینحل برای تحلیل یک موضوع نیست.

انتقاد کواین به تفکیک کلاسیک تحلیلی و ترکیبی، آن‌گونه که کانت در مقدمه‌ی کتاب نقد عقل محض انجام داده²⁴، بجا و درست است ولی درستی این انتقاد بدین معنی نیست که جملات تحلیلی و ترکیبی هیچ‌گونه تفاوتی با هم ندارند و قابل تمیز نیستند. ما بین جمله‌ای تحلیلی چون: هر مثلی سه ضلعی است. و جمله‌ای ترکیبی: نفت سبک‌تر از آب است، تفاوت‌هایی بسیار هست که در این بحث یکی از آنها به درک تمایز جملات تحلیلی و جملات ترکیبی کمک می‌کند. برای پی بردن به صدق جمله‌ی تحلیلی فوق کافی است که بدانیم که مثلث یک شکل هندسی است که همواره و همیشه در هر وضعیتی سه ضلع دارد و به اصطلاح موضوع در محمول مندرج است. اما این در مورد جمله‌ی ترکیبی فوق صدق نمی‌کند و برای پی بردن به صدق آن بایستی آزمونی تجربی کرد و موضوع جمله هم در محمول آن مندرج نیست.

به چند دلیل که اینجا کوتاه به یکی از آنها توجه خواننده را جلب می‌کنم معنی و صدق و اعتبار تمامی احکام و جملات یک زبان، چه زبانی طبیعی، چه زبانی مصنوعی باشد چه این جملات تحلیلی باشند و چه ترکیبی، مستقیم یا غیرمستقیم به داده‌ها و دریافت‌های حواس و قابلیت‌های اندامی و ادراکی لازمه و کنش‌های زبانی و رفتاری و تجربه و مشاهده و آزمون و آزمایش که همگی در بستر امور واقع جهان عینی و اجتماعی جریان دارند وابسته هستند و صدق یا کذب و اعتبار یا بی‌اعتباری آنها هیچ‌گاه فقط و فقط به معانی مندرج در یک حکم یا جمله محدود نمی‌شود. جملات تحلیلی اگرچه در مقایسه با جملات ترکیبی به درجاتی مستقل از امور تجربی نسبتاً راحت قابل فهم و دآوری (کذب یا صدق) هستند اما شروط و پیش‌داده‌های فهم و درک آنها نیز آموخته‌ها

مابعدالطبیعه (متافیزیک) ارسطو. ترجمه‌ی محمد رضا لطفی تبریزی. کتاب هفتم. فصل سوم. ص ۲۶۰ و ۲۶۱. انتشارات طرح نو. ۱۳۸۵.

²⁴ Kant, Immanuel: Kritik der reinen Vernunft. Einleitung. IV. Von dem Unterschiede analytischer und synthetischer Urteile. S. 58-63. Reclam.1966.

و آخته‌هایی اندامی، ادراکی، رفتاری و تجربی در پروسه‌ای طولانی هستند چرا که برای فهم و درک معانی و ترادف و هم‌ارزی واژه‌ها و مفاهیم بایستی حداقل به یک زبان طبیعی به اندازه‌ی کافی مسلط شد. و این تسلط نسبی به یک زبان طبیعی به غایت روندی تجربی و عینی و اجتماعی دارد که سال‌ها طول می‌کشد. برای فهمیدن اینکه هر مثلی سه ضلع دارد باید حدودی ابتدایی از درس هندسه را آموخت و یا حداقل در روال زندگی عادی بدور از درس و مدرسه و کلاس حساب و هندسه با این جمله‌ی تحلیلی آشنا شد و آنرا آموخت. با انتقاد کواین به فروکاست‌گرایی و باور به تمایز قاطع مابین جملات تحلیلی و حملات ترکیبی، فلسفه‌ی تحلیلی تا حدی وارد نوعی نگرش هولیستی در جنبه‌ی معناشناختی شد. این شباهت البته با نظرات کل‌گرایانه‌ی برادلی و ایده‌آلیست‌های نوهگلی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم فرق‌هایی زیاد دارد. از جمله این‌که کواین تجربه‌گرایی را بدون باورهای جزمی با رویکردی تجربی و طبیعت‌گرایانه با تمرکز روی زبان مصداقی بحث و طرح کرده است و نه در سیاق نظرات نوهگلی‌های اوایل قرن بیستم بر مبنای ذهن‌گرایی و مفاهیم روانشناخت‌گرایانه و یا ذات‌باورانه. دوما در بحث‌هایش در کتب دیگر کواین راهکارها و راه‌حلهایی طرح کرده است که روش تحلیل و تجربه‌گرایی را دقیق‌تر کند. کواین جملات را به چهار دسته تفکیک کرده است که در مقایسه با تفکیک لایبنیتس-هیوم-کانتی جملات به تحلیلی و ترکیبی دقیق‌تر هستند.²⁵

جمع‌بندی: در قسمت دوم این نوشتار به مشکل تفکیک و تشخیص مفاهیم مشابه با تحلیل توجه کردیم. با معرفی آپوری آموختن افلاطون، آپوری آموختن زبان فودور و آپوری تحلیل مور و لانگفورد به ابهامات و پیچیدگی‌های مفهوم و روش تحلیل توجه کردیم. راه حلی تحلیلی و راه حلی پراگماتیستی برای این آپوری طرح و کوتاه بحث شد. با راه حل پارادوکس تحلیل بر مبنای درجات متفاوت آشنایی و آگاهی و اطلاعات بعنوان راه حل پراگماتیستی این پارادوکس آشنا شدیم. به یکی از دلایل درستی انتقاد کواین به تفکیک قاطع بین تحلیلی و ترکیبی آن‌گونه که کانت آنرا مطرح کرده است توجه کردیم. به وابستگی و پیوند مستقیم و غیرمستقیم تمامی جملات و احکام به داده‌های حسی و حواس در روند تجربی آموختن و آخته شدن اشاره‌ای شد. لازم به توضیح مشروح نیست که مابین آموختن و آخته‌شدن تفاوتی اساسی هست. گاهی مطلبی یا رفتاری را می‌توان در عرض مدت کوتاهی آموخت و در صورت بی‌توجهی و عدم استفاده فراموش کرد. اما این در مورد آخته‌شدن با مطلبی و یا رفتاری صدق نمی‌کند. برای آخته شده اولاً بایستی آموخت و دوما پیگیر و ممتد آنرا بومی زندگی و رفتار روزمره کرد که در این صورت نیز در مقایسه با آموخته احتمال فراموشی مطلب یا رفتار آخته‌شده به مراتب کمتر می‌شود. برای آموختن توجه آگاهانه و ارادی لازم است ولی وقتی به مطلبی یا رفتاری آخته شدیم ضمنی و عادی انجامش می‌دهیم بدون این‌که آگاهانه و ارادی به آن لازم باشد توجه و دقت کنیم چرا که بومی زندگی و رفتار روزمره شده است.

²⁵ مراجعه کنید به کتاب نامبرده‌ی کواین **کلمه و شیء** در زیرنویس ۳۹.